

نگرشی بر تحولات آسیای میانه در قرن نوزدهم

دکتر مصطفی پیرمردیان^۱

حمید صادقی^۲

وحید سعیدی^۳

مقدمه

سابقه تمدنی سرزمینی که امروزه از آن به عنوان آسیای مرکزی یا آسیای میانه یاد می‌شود و در گذشته نیز اغلب از آن با عناوین ترکستان و ماوراءالنهر یاد می‌شده، به قرن‌های قبل از میلاد مسیح باز می‌گردد. این سرزمین از شمال به استپ‌های شرق روسیه، از طرف غرب به دریای خزر، از شرق به مناطق غربی چین و از جنوب نیز به قسمت‌های شمال و شمال غربی افغانستان محدود می‌شود. بخش‌هایی از این ناحیه در دوران باستان، زیر پرچم پادشاهان هخامنشی درآمد. ایالت سغد به داشتن ایرانیانی باهوش و متمدن معروف بود، اما تحول اساسی در این ناحیه با هجوم اعراب آغاز شد. وجه تسمیه ماوراءالنهر بیانگر اولین دیدار اعراب از ساکنان سرزمین‌های آن طرف جیحون بود. در روند اسلام‌پذیری مردمان ماوراءالنهر هم در منابع تاریخی، روایت‌های گوناگون و متنوعی به چشم می‌خورد، اما این سرزمین هیچگاه از جمله سرزمین‌هایی نبود که اعراب به آسانی به آن دست بیابند. پذیرش فرهنگ اسلامی و آمیختن آن با فرهنگ و تمدن اصیل ایرانی در قرن‌های سوم و چهارم، تاریخی باشکوه از این سرزمین برجای گذاشت که پس از طی این دوران و بعد از تحولات نامناسبی که این سرزمین پشت سر گذاشت، بازگشت به همان دوران اوج

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان.

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان.

و اعتلای فرهنگی، مهم‌ترین آرزوی مردمان ماوراءالنهر گشت. رونق بالای اقتصادی این منطقه که در اثر وجود زیر ساخت‌های گسترده کشاورزی و بازرگانی ایجاد شده بود، با روحیه تسامح بالای حکومت‌گران این ناحیه همراه گشت که در نتیجه این امر، شهرهای مهم این منطقه از جمله بخارا، سمرقند، فرغانه و خوارزم به نقطه اوج فرهنگ و تمدن خود رسیدند.

این رونق و شکوفایی دیری نپایید و بزرگ‌ترین و سخت‌ترین ضربه بر پیکره این دستاورد عظیم فرود آمد. این ضربه، حملات گسترده مغولان به رهبری چنگیز بود. پس از ویرانی ناشی از حملات پی در پی مغولان، در زمان تیمور بخش‌هایی از این سرزمین به عنوان مرکز حاکمیت تیموریان انتخاب شد. شهرهای این ناحیه از جمله سمرقند و بخارا، آوازه و رونقی دوباره یافتند، اما این روند نیز طولی نکشید. پس از حاکمیت تیموریان بر این نواحی، این سرزمین‌ها به دست اقوام بیابانگرد و چادرنشین و از آن جمله ازبکان افتاد که در اثر حملات گسترده مغول به این نواحی وارد شده بودند. از این میان ازبک‌ها توانستند قدرتهای کم دوامی ایجاد کنند که توانست مدتی در برابر صفویان ایستادگی کند. ازبکان نمایندگان متعصب مذهب تسنن بودند و بارها نواحی شرقی ایران را غارت نمودند. از این دوران به بعد، یک پارچگی قبلی این سرزمین‌ها جای خود را به امارت‌ها و خان‌نشین‌های متعددی داد که روند تحلیل و افول تمدن و فرهنگ ماوراءالنهر را تا قرن نوزدهم تسریع بخشیدند و سرانجام در این دوران، این خان‌نشین‌های متعدد زیر سلطه امپراتوری قدرتمند روس قرار گرفت. با توجه به این دگرگونی‌ها، بررسی اوضاع و تحولات سرزمین‌های آسیایی میانه در قرن نوزدهم، بدون توجه و بررسی روند حوادث پیشین، امکان ناپذیر است.

ماوراءالنهر و ترکستان از حمله چنگیز تا روی کار آمدن شییبانیان

اولوس جوچی و جغتای، بر اساس تقسیم‌بندی چنگیز، در همسایگی هم واقع شد. بیشتر نواحی مورد بحث در آسیای مرکزی، در اولوس جوچی قرار میگرفت، اما به دلیل رقابت با فرمانروایان اولوس جغتای، این دو سرزمین مدام درحالت جنگ با یکدیگر قرار داشتند. «اولاد جغتای که سرزمین ایشان را خانات جغتای یا اولوس جغتای می‌نامند، مدت ۱۳۶ سال از ۷۶۰-۶۴۲ بر ماوراءالنهر و قسمتی از خوارزم و کاشغر حکومت داشتند. خانات جغتای قریب سی نفر بودند که تا پایان حکمرانی خود، به زندگی صحرائشینی و بیابانگردی ادامه دادند و مظهر و نماینده وامانده و متأخر محسوب می‌شدند. تنها دین اسلام بر آنها اثر کرده؛ مذهب رسمی خانات ماوراءالنهر و مغولان مقیم آن سرزمین، رسماً دین اسلام گردید.» (یوسف منشی، ۱۳۸۰: ۲۴) اولین تغییر و تحول عمیق در ماوراءالنهر، از این زمان مشاهده می‌شود. ساکنان جدید این سرزمین، هیچ گونه تمایلی به یک جانشینی و ترک رسم و رسوم چادرنشینی خود ندارند. این خود از مهم‌ترین عواملی بود که اینان نتوانند به زندگی تحت فرمانروایی خاص و در نتیجه، تشکیل حکومت بیندیشند. نوع تفکر این صحرائشینیان درباره زندگی چادرنشینی و تصویری که از جهان پیرامون داشته‌اند، جالب به نظر می‌رسد. «چون تقدیر الهی و قضای ربّانی بر این نسق جاری شده که بسیط ربع مسکون در خط فرمان ما درآید و سمند عالم تازمان اطراف معموره عالم را زیر گام تصرف درآورد و در نواحی عالم

جایی نماند که عزم جهانگیر ما توسن توجه به آن ناحیه نراند، هر آینه موطن ما همیشه بر پشت زمینان باشد.» (روزبهان خنجی، ۲۵۳۵ : ۵۴).

این اندیشه از این زمان به بعد، تفکر غالب حاکم بر رفتار ساکنان جدید ماوراءالنهر می‌شود. تزریق جمعیتی مردمان چادرنشین در سطوح گسترده به مناطق ماوراءالنهر، بافت جمعیتی را به نفع قبایل ترک و ازبک تغییر داد؛ به گونه‌ای که بر اثر حملات قبایل ازبک در قرن نهم و دهم به این مناطق، آسیب‌های فراوانی به این سرزمین‌ها وارد آمد. «یکی از بزرگترین تجاوزها پس از هجوم مغول، تجاوز و ترکتازی خانه برانداز ازبک‌های کوچی بود که در آغاز سده ۱۰ هجری (۱۵ و ۱۶ م) روی داد. این ازبک‌ها، از سده ۱۰ تا ۱۴ ه. ق، یعنی تا آغاز سده بیستم در فرارود، حاکمیت کامل داشتند. رفته رفته فرارود کشور ازبک‌ها نام گرفت. علاوه بر ازبک‌ها، قلماق‌ها و قراقالیق‌ها هم در دسته‌های بزرگ، هجوم‌های متعددی را به این سرزمین‌ها آغاز نمودند.» (شریف شکوری و رستم شکوری، ۱۳۷۶ : ۲۲۶). به این ترتیب و پس از مرگ امیر تیمور، سرزمین‌های ماوراءالنهر و ترکستان، زوال تدریجی خود را آغاز نمودند؛ امری که تا حد زیادی متأثر و مربوط به این جنگ‌ها بود. در ماوراءالنهر، سنت کشاورزی آن چنان ریشه دار بود که ممکن نبود بتوان شهرها و مراکز کشاورزی را از میان برداشت. اما این جنگ‌ها از ترکستان جز ویرانه‌ای برجای نگذاشت. از دور قریه‌ای آباد میان سبزه‌زارها و دار و درخت‌های سرسبز به چشم می‌خورد، اما وقتی به این امید به آن نزدیک می‌شوی که ساکنان آن را ملاقات کنی، با خانه‌های کاملاً متروک رو به رو می‌شوی. تمام ساکنان این سرزمین چادرنشینند و هیچ کدام به کشاورزی اشتغال ندارند (بارتولد، ۱۳۷۶ : ۲۲۶). با تداوم چنین روندیست که سرزمین‌های ماوراءالنهر و ترکستان، دچار هرج و مرج می‌شود و ورود اقوام چادرنشین و تداوم جنگ‌های گذشته، تا قرن دهم، همچنان از مهم‌ترین ویژگی‌های این نواحی به شمار می‌رود. در این زمان و پس از استقرار ازبک‌های تازه وارد به این مناطق، رفته رفته شاخه‌ای از اینان به اسم شییبانیان توانستند با اتحاد گروه بزرگی از ازبکان، قدرت نسبتاً بزرگی را در ناحیه به وجود آورند.

روی کارآمدن شییبانیان

خلع قدرت ناشی از شکست تیموریان، سرانجام به دست شاخه‌ای دیگر از نوادگان چنگیز انجام شد. «محمد خان شییبانی، از اولاد چنگیز بود که اندکی قبل از آن بر سمرقند و ماوراءالنهر مسلط شده سلسله خاندان ازبک را تشکیل داده بود و در سال ۹۱۲ عازم فتح خراسان شد. بدین ترتیب، متصرفات تیموریان در ماوراءالنهر و خراسان، به تصرف ازبکان درآمد و کلیه شاهزادگان تیموری به جز بدیع الزمان، کشته شدند. بر این اساس و پس از حدود از یک قرن، نسل چنگیز خان به طور کامل، نسل امیر تیمور را مقهور و مغلوب نمود. ظاهراً ازبکان نام خود را از ازبک خان اقتباس کرده‌اند. اساساً ازبک‌ها از اجتماع قبایل ترک و مغول به وجود آمدند، اما رهبری آنان به دست امرای مغول بود. ابوالخیرخان، یکی از اخلاف شییبانیان، جوان‌ترین فرزند جوجی، قدرت ازبک‌ها را در آسیای مرکزی پایه‌ریزی نمود.» (یوسف منشی، ۱۳۸۰ : ۲۵).

فضل‌الله روزبهان خنجی که اثر خود را در دربار اشترخان‌یان به رشته تحریر درآورده است، توضیح بهتری

در اینباره می‌دهد: «و طایفه‌ای از جماعت منسوب به ازبک که از مشاهیرالوس چنگیز خاند، امروز یکی شیبانیانند که حضرت خان، پدر بر پدر، خان ایشان بوده‌اند و هستند. دوم طایفه قزاق که در قره و باس مشهور آفاقند. سوم جماعت منقت که ایشان پادشاهان حاجی ترخانند. خانان این سه طایفه را مدام با هم نزاع است و هر یک قصد دیگری کنند و چون غالب شوند، یکدیگر را فروشند و به اسیری برند و مال و اهل را در میان خود، حکم حلال شمرند و اصلاً از آن احتراز نمایند و اگر کسی انکار کند، در جوابش اینان را اهل خود شمارند.» (خنجی، ۲۵۳۵: ۴۱)

این اوصاف، به خوبی اوضاع ماوراءالنهر را هنگام تسلط ازبکان نمایان میکند. این ازبکان قدرت مستحکمی در برابر صفویه بودند، اما به هیچ عنوان تمرکز قدرت را به وجود نیاوردند و با وجود جنگ با قدرت‌های خارجی، مدام درگیر جنگ‌های داخلی با رقبای چادرنشین خود بودند. پس از دولت عثمانی در غرب، بزرگ‌ترین دشمن صفویان در مرزهای شرقی، ازبک‌ها بودند. «ماوراءالنهر به دلیل وجود قدرت‌های گوناگون در اطراف خود، مدام میان بابرین هند، صفویان و شیبانیان ازبک دست به دست می‌شد. این جدال، تا اندازه‌ای به دلیل اختلافات مذهبی بود و اساساً ماهیت مذهبی داشت. ازبکان نمایندگان متعصب مذهب تسنن بودند. سرانجام خانان شیبانی در این جدال پیروز شدند. سلسله شیبانی در دوران حکومت عبدالله خان حاکم بخارا، زمامدار همه سرزمین‌های ازبک، به اوج اعتلای خود رسید.» (منشی، ۱۳۸۰: ۲۵)

حکومت مستعجل ازبک‌ها دیری نپایید و این سلسله نیز به دلیل عدم وجود یک پارچگی سرزمینی و وجود دشمنان داخلی، جای خود را به شاخه دیگری از ازبک‌ها داد. این سلسله اشترخانین بودند. از مهم‌ترین اتفاقات دوران حاکمیت شیبانیان، آغاز نفوذ روسیه تزاری در این منطقه بود. اتفاقی که سرآغاز تسلط امپراطوری روس بر این مناطق به حساب می‌آید «اولین سفارت خانه روسیه در بخارا در این زمان تأسیس شد. سفیر روسیه شخصی به اسم جنکینسون بود. (۹۶۶ ه ق = ۱۵۵۹ م) این اتفاق در دوره عبدالله‌خان رخ داد.» (محمد سارلی، ۱۳۶۴: ۲۱ و ۲۰)

اشترخانین (۱۲۰۰-۱۰۰۷ ق = ۱۷۸۵-۱۵۹۹ م)

سرانجام شیبانیان در زمان عبدالؤمن خان که به حاکم نیکوکار معروف بود، آخرین روزهای حکومت خویش را نیز پشت سر گذاشت. ریشه‌های خاندان شیبانی در بخارا به صورت کامل از میان نرفت و اینان در خوارزم هم توانستند به عمر حکومت خود ادامه بدهند. اما اشترخانین (اشتر خان تلفظ تاتاری استارخان یا همان حاجی ترخان بود) از طریق نسب مادری، میراث‌داران شیبانیان گشتند. اینان در انتساب به نام پدر به جانین یا به انتساب خواستگاهشان به اشترخانین ملقب گشتند. (اشپولر، ۱۳۷۶: ۳۸-۳۶). دوران حکمرانی امرای اشترخانی که پس از شیبانیان روی کار آمدند، تحولات بزرگی در ماوراءالنهر رخ داد که از آن جمله، شورش مردم خیوه و جدایی آنها از حکومت مرکزی بود. (باباجان، ۱۳۷۷: ۸۷۴-۸۷۱). با روی کار آمدن این سلسله نیز، اوضاع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در ماوراءالنهر، تغییر چندانی نکرد؛ یعنی عملاً نیروهای تأثیرگذار بر روند تحولات این مناطق، همان نیروهای قبلی بودند. اینان نیز شاخه‌ای

دیگر از ازبکان بودند که ویژگی اصلی آنها همانند اسلافشان، خود نوع زندگانی خاص و تکیه بر فرهنگ چادرنشینی بود. اختلالی که در سیستم کشاورزی و روند تجارت و بازرگانی ماوراءالنهر از دوران گذشته به وجود آمده بود، در این زمان نیز به همان حالت تداوم یافت. «بخارا به عنوان کرسی اشترخانی‌ها، دارای موقعیت مهمی بود که می‌توانست نقطه ارتباطی میان اروپا و آسیا باشد، اما این دولت برای تسلط کامل بر مناطق گسترده ترکستان، به هیچ عنوان بدون رقیب نبود، چه هم زمان قدرت‌هایی در خوارزم و فرغانه سر بر می‌آوردند.» (منشی، ۱۳۸۰: ۲۶-۲۵).

قرن هجدهم را در تاریخ ماوراءالنهر باید شروع روزگاری دانست که در منابع از آن به عنوان «خان بازی» یاد می‌شود. تاجیکان به عنوان ساکنان اصیل و متمدن این سرزمین، میان هجوم اقوام چادرنشین در این زمان استحاله یافته و از دیگر سو از نقاط مختلف ماوراءالنهر حاکمانی بر سر کار آمدند. با شکست آخرین امیر اشترخانی از سپاه نادرشاه، به جای اینان امیران مغنیت روی کار آمدند که تا سلطه کامل روس بر این نواحی به امارت نشینی خود ادامه دادند. اطلاع ما راجع به حکومت محمد رحیم خان، حاکی از قدرتگیری او در سال ۱۱۶۰ق/۱۷۵۲م و پس از برتری‌اش بر آخرین خان اشترخانی، یعنی ابوالفیض خان است که حمله نادر از خراسان به ماوراءالنهر او را کاملاً ضعیف و خراجگذار ایران نموده است. (لکه‌هارت، ۱۳۵۷: ۲۴۱) نادر به این نواحی دست یافت. پس از چند سال محمد رحیم بای، دست نشانده نادر در اواسط قرن هجدهم آخرین حکمران اشترخانی را از بخارا بیرون راند و خود زمام امور را در دست گرفت. او لقب سنتی خان را انتخاب نکرد، بلکه خود را امیر نامید. (شیرازی، ۱۳۷۰: ۶۹-۶۸) شروع مرحله خان نشینی در این زمان با ظهور دو خان نشین دیگر در خوارزم (خیوه) و فرغانه (خوقند) همراه بود. از این زمان به بعد، تحولات این منطقه را نوع ارتباطات این خان نشین‌ها با یکدیگر و نیز تعامل و ارتباط اینان با رقبای خارجی مشخص می‌کنند. این دوره در تاریخ این منطقه به لحاظ دیگری نیز دارای اهمیت بالایی است. ظهور قدرت‌های بزرگ اروپایی در منطقه (روسیه و انگلستان تحولات بین الملل را به مسیری جدیدی کشاند. اهمیت این منطقه برای روسیه آشکار بود. نزدیکترین راه به هندوستان و رسیدن به آرزوی بزرگ پتر کبیر که دست یافتن به دریاهای آزاد بود.

خیوه، بخارا، خوقند: از رقابت تا فروپاشی در قرن نوزدهم

قرن نوزدهم در تاریخ سرزمین‌های آسیای میانه، دارای ویژگی‌های خاصیت. عدم ثبات و یک‌پارچگی سرزمینی و وجود جمعیتی نامتجانس که ریشه در حوادث و رویدادهای گذشته این سرزمین داشت، به تفرقه و رقابت میان خان نشین‌های متعدد این ناحیه ختم شد. علاوه بر هزینه‌های بالایی که جنگ میان این خان نشین‌ها با یکدیگر به بار می‌آورد، ویرانی و رکود اقتصادی این سرزمین‌ها نیز از تبعات این آشفتگی‌ها بود. در این زمان و در سه نقطه حساس آسیای مرکزی، سه قدرت مشابه حکومت‌هایی تشکیل بودند. خان نشین خوقند در شرق، امارت‌نشین بخارا در مرکز و خان نشین خیوه در غرب آسیای میانه در رویدادها و تحولات این منطقه در قرن نوزدهم، سهمی مساوی و برابر داشتند. نگاهی به این قدرت‌های کوچک در

قرن نوزدهم، اوضاع و شرایط این مناطق را در این دوره حساس نمایان می‌کند.

خان نشین خیه (خوارزم)

سرزمین باستانی خوارزم از زمانی که از بیکان قدرتی در آنجا به وجود آوردند، خان نشین خیه نام گرفت. این سرزمین در قرن‌های ۱۷ و ۱۸، مدام میان قدرت‌های آن زمان دست به دست می‌شد. از آن جمله نادرشاه افشار بود که حکومت آنجا را به ایرانیان سپرد. «در سال ۱۱۵۳ ق (۱۷۴۰ م) نادرشاه افشار توانست خیه را به تسخیر درآورد و حاکمی ایرانی بر آنجا بگمارد.» (وره‌رام، ۱۳۷۲: ۳۰۰). پس از تصرف خوارزم به دست نادر، خان منصوب او نیز دوام چندانی نمی‌یابد و قونگرت‌ها در ۱۷۷۰ م قدرت را در خوارزم تصاحب کردند.

«قونگرت‌ها همانند اسلاف خویش، خود را خان نامیدند و با جدیت کوشیدند که نظم را در خیه برقرار کنند که موفق هم شدند. در ۱۸۴۰ م خان خیه بر سرزمین وسیعی حکم می‌راند، اما بر اثر شورش ترکمن‌ها و قزاق‌ها ضعیف شد.» (بارتولد، ۱۳۷۶: ۲۷۰-۲۶۸). چنان که مشخص است، شورش ترکمن‌ها مانع از تداوم اقتدار خان نشین خیه شده است. با وجود این، وضعیت این خان نشین در قرن نوزدهم با تلاش‌هایی که از جانب فرمانداران آن می‌شد، بهتر از قبل بوده است. هرچند که به هیچ عنوان حکومت مستقل و نیرومندی در آنجا شکل نگرفت. «خیه در قرن نوزدهم نیز مانند قرن‌های شانزدهم و هفدهم، یک دولت راهزنان بود، ولی در آن سرزمین در قرن نوزدهم برخلاف زمان‌های گذشته، برای ارتقای مذهب و تمدن بیش از بخارا اقداماتی به عمل آمده بود و نه‌های عظیم کشیده شده بود. این خود به ترقی و پیشرفت کشاورزی کمک فراوان کرد. در جاده‌های سرزمین خیه بیش از دیگر جاهای ترکستان، پل وجود داشته است. سید محمد رحیم خان کتابخانه بزرگی تأسیس نمود که محققان روس نیز بدان دسترسی داشتند. (بارتولد، ۱۳۵۸: ۳۱) تصور و آگاهی این قدرت‌های کوچک در آسیای میانه قرن نوزدهم، از تحولات و رویدادهای بین‌المللی جالب به نظر می‌رسد. حاکمان خیه در قرن نوزدهم، انگلیسی‌ها را اقوامی در همسایگی روس‌ها می‌دانند. «روابط خوارزم با قدرت‌های این دوران این گونه بود که با انگلستان رابطه خوبی داشته است. انگلیسی‌ها از دید خوارزمیان همچون بخشی از قوم روس که سرزمین‌شان در شمال قلمرو دولت روس واقع است، شناخته شده‌اند.» (همان) سرنوشت این حاکم نشین سرانجام در نیمه دوم قرن نوزدهم برای همیشه تغییر کرد؛ یعنی زمانی که خیه به تسلط امپراطوری روسیه تزاری درآمد. «خانات خیه در سال ۱۲۸۹ ق (۱۸۷۲ م) رسماً به تصرف روسیه درآمد.» (وره‌رام، ۱۳۷۲: ۳۰۱)

بخارا: جدال تاجیک‌ها برای تشکیل حکومت: (۱۳۱۸ - ۱۲۰۰ ق = ۱۹۲۰ - ۱۷۸۵ م)

یافت جمعیتی نواحی بخارا به نسبت سایر مناطق ترکستان، از اصالت بیشتری برخوردار بود. تاجیک‌ها ساکنان اصیل و متمدن ماوراءالنهر بودند و از لحاظ اندیشه و نوع زندگی و فرهنگ و تمدن، برتری قابل ملاحظه‌ای بر دیگر ساکنان ماوراءالنهر داشتند. از همان آغاز حملات مغولان به این ناحیه، بزرگترین ضربه

نگرشی بر تحولات آسیایی میانه در قرن نوزدهم / پیرمردیان - صادقی - سعیدی

به همین اقوام تاجیک وارد آمد. هجوم اقوام چادرنشین به نواحی غربی و جنوبی، اگر چه تأثیر بالایی بر تداوم فرهنگ غنی گذشته بومیان این نواحی داشت، به هیچ عنوان توقف کامل آن را باعث نشد و بخارا با سلسله منغیت‌ها، در مدت زمانی نزدیک دو قرن این انتقال فرهنگی را عهده‌دار شدند هرچند این تداوم در حدی نبود که منجر به تشکیل حکومتی مقتدر شود. سرنوشت امیر نشین بخارا نیز سرانجام به دست امپراطوری روسیه تزاری رقم خورد.

«اختلافات داخلی در میان امرای جانی (هشترخانی) تا حمله نادر به ماوراءالنهر هم زمان شد. ابوالفیض‌خان امیر جانی آن سامان، نواحی اطراف بلخ را از دست داد. جنگ‌های داخلی شدید، موج مهاجرت به فرغانه را به راه انداخت. در نتیجه این تحولات در منطقه بخارا، امرای جانی به نحو روز افزونی تحت نفوذ منغیت‌ها که از خاندان‌های آن سرزمین بودند، قرار گرفتند. محمد رحیم خان بنا بر گفته اکثر منابع، مؤسس امارات منغیت‌ها بود که به خود لقب خانی داد» (اشپولر، ۱۳۷۶: ۳۸). نوع اقداماتی که امیران منغیت انجام می‌دادند، تفاوت در نوع نگاه آنها و نیز سابقه تمدنی و فرهنگی آنها را نشان می‌داد. «در زمان حکومت سلاله جدید، امارات نشین بخارا، با وجود تحمل شکست‌های سنگین خارجی و داخلی، هیچگاه مورد حمله قرار نگرفت. سرکوب ازبک‌ها به شدت ادامه یافت. امارات خوفند برای مدتی به تصرف منغیت‌ها درآمد و احیای کشاورزی و بازرگانی و همچنین اسکان نمودن ازبک‌ها و دادن زمین به آنها، در این دوره رخ داد که اقدامات مهمی در این دوران به شمار می‌آید.» (بارتولد، ۱۳۷۶: ۲۷۲ و ۲۷۱) «امیران این سلسله بیش از آنکه ازبک باشند، تاجیک بودند. حکام خیوه، سپاه بخارا را بیشتر تاجیک می‌دانند، اگر چه مقامات نظامی در دست ازبک‌ها بود.» (همان). «اما در باب وجه تسمیه کلمه منغیت، آن گونه که در منابع ذکر شده است، این لفظ به معنای "بینی پهن" می‌باشد.» (ورهرام، ۱۳۷۲: ۲۹۹)

از ویژگی‌های مهم دوران امارت منغیت‌ها، گسترش نفوذ روحانیون و رویکرد مذهبی‌ای است که امیران این سلسله از خود نشان داده‌اند. این رویکرد تا حدودی شکل ارتباط میان این امیران را با دولت شیعه ایران در زمان قاجار مشخص می‌نماید. همان گونه که از منابع می‌توان فهمید، اتحاد مذهبی این دوران گرایش‌های مذهبی عمیق در این دوره را نشان می‌دهد. «کمک‌های حکمرانان بخارا (امام قلیخان و نظرمحمدخان) به روحانیون بخارا سبب شد که در این منطقه و حتی سراسر ترکستان، شور مذهبی برانگیخته شود. اتحاد مذهبی این دوران قابل قیاس با هیچ یک از دوره‌های دیگر اسلامی در این ناحیه نبوده است» (سارلی، ۱۳۶۴: ۲۲).

ظهور و رونق اندیشه‌های صوفیانه در دوره میانه حکومت منغیت‌ها، از پدیده‌های مهم و تأثیرگذار در این دوران محسوب می‌شود. این پدیده به تناوب دستاویز امیران منغیت و از آن جمله شاه‌مراد برای نفوذ بیشتر در میان مردم و تسلط بیشتر بر اینان انجام می‌شد. سابقه طریقت‌های صوفیانه در این منطقه، به قرن‌های قبل باز می‌گردد. این طریقت‌ها در این زمان مورد توجه امیران منغیت بودند. «پس از اوضاع نابسامان امارات بخارا در زمان امیر دانیال، گروهی از مردم راه و روش صوفی‌گری را در پیش گرفتند و خود را از قید و بندها رها ساختند. تعداد آنها روز به روز افزایش می‌یافت و تنها نیاز به فردی بود که بتواند

از شرایط پدید آمده و از قدرت نهانی آنها بهره جوید. این عکس العمل شاه مراد، ضد وضع موجود بود. او صوفیان را با خود همراه نمود و با این نیروی تازه نفس توانست تا اندازه‌های ظلم و ستم افزایش یافته بر مردم را تعدیل بخشد. صوفیان برای او لقب امیر معصوم را برگزیدند. (شمسا، ۱۰۰، ۹۹)

رواج افراطی این اندیشه‌های صوفیانه، نمی‌توانست با شرایط و اوضاع نابسامان دوران امیر دانیال بی‌ارتباط باشد. همان گونه که در گذشته نیز این سرزمین به دلیل اوضاع مشابه، شرایط کاملاً مساعدی برای رشد اندیشه‌های صوفیانه و فرقه‌های درویشی داشته است. پس از وفات امیر معصوم، اوضاع سیاسی و اجتماعی امارات بخارا تغییر چندانی نکرد. امیر حیدر، جانشین امیر معصوم، با دشواری‌های بیشتری در راه استقرار و استحکام امارات خویش مواجه بود. «امیر حیدر توانست در سال ۱۲۱۹ هـ (۱۸۰۴ م) حمله خیره را دفع نماید و پس از این ماجرا، به نبردی طولانی ضد خانان خوقند دست زد. وضعیت هنگامی برای امیر حیدر دشوارتر شد که از یک‌های ختای قیچاق در واکنش به مالیات‌های سنگین و سربازگیری اجباری، دست به شورش زدند. این شورش تا سال ۱۲۴۱ هـ ق (۱۸۲۵) ادامه یافت و تنها پس از یک رشته نبردهای پیچیده، پایان یافت. به طور کلی حاصل این دوران، کشتارهای عظیم و جنگ‌های متعدد بود.» (اشپولر، ۱۳۷۶: ۱۰۳)

روند رو به زوال امارت منغیت در سرزمین بخارا پس از امیر حیدر، با شتاب بیشتری طی می‌شود. فترت شش‌ماهه پس از مرگ امیر حیدر، اوضاع را برای به قدرت رسیدن امیر نصرالله مساعد نمود. در طی این دوره شش ماهه، حکومت امیر حسین و امیر عمر فرزندان امیر حیدر، دوام چندانی نداشت.

پس از این رویدادها بود که امیر نصرالله معروف به امیر قصاب، به جنایات و کشتار فراوان دست زد. سیاست‌های اقتصادی او مبتنی بر مصادره تمام زمین‌ها به نفع دربار و کشتار صاحبان معترض آنان، اوضاع اقتصادی را بیش از پیش به نابودی کشاند. اوضاع به گونه‌ای پیش رفت که حتی به کارگیری تاجیکان در امور کشاورزی نیز نتوانست سامانی به اوضاع بدهد. نصرالله خوقند را اشغال نمود و ارتشی منظم تشکیل داد. او در چند سال آخر عمر خود، منت‌های ظلم و هرزگی و عیاشی را به عمل آورد. درگیری‌های وی با خوقند و خیوه، نتیجه مهمی در بر نداشت. او سرانجام در ۵۶ سالگی در ۱۲۷۷ ق (۱۸۶۱ م) پس از ۳۵ سال حکومت درگذشت. (شمسا: ۱۰۷-۱۰۴) با درگذشت نصرالله خان امیر بخارا، استقلال منغیت‌ها نیز به پایان خود نزدیک شد، اما او آخرین امیر بخارا نبود، زیرا مظفرالدین خان پس از اینکه بخارا تحت‌الحمایه روسیه شد، همچنان به عنوان دست‌نشانده روس‌ها در این سرزمین به حکومت خود ادامه داد. «حکمرانی این امیران در سالهای ۱۳۱۸ - ۱۲۰۰ ق (۱۷۸۵ - ۱۹۲۰ م) بود. آنان از سال ۱۲۸۳ ق (۱۸۶۶ م) خود را تحت‌الحمایه روسیه درآوردند.» (ورهرام ۱۳۷۳: ۳۰۰)

در گزارش سفیری ناشناس که از دربار قاجار راهی سرزمین‌های ترکستان شده است، (دوره محمدشاه) اوضاع اجتماعی و اقتصادی امیرنشین بخارا توصیف شده است. آن گونه که از این گزارش پیداست، دخل و خرج دربار به هیچ عنوان تناسب معقولی با هم نداشته و درآمد این حکمرانی‌ها در حد هزینه‌های بالای آنها نبوده است. عدم رونق کشاورزی و پرکاری ارتش در جنگ‌های میان این خان‌نشین‌ها خزانه این دولت‌های

کوچک را با کمبود پول مواجه ساخته است. «املاک ارباب- رعیتی که به پادشاه مالیات می‌دهند، از وسعت بسیار پایینی برخوردارند. حکومت در برابر این منابع مالی، اخراجات بالایی دارد. این مدخل به این مخارج کفایت نمی‌دهد. هرگز در خزانه پادشاه، یک تومان یافت نمی‌شود، به طوری که چند بار مشاهده شده است کتاب و شال و قرآن از جانب دربار به بازار آورده، فروخته‌اند.» (زمانی، ۱۳۷۳: ۶۵) هزینه‌های بالای این خان نشین‌ها در برابر درآمد کم و رکود اقتصادی که با آن روبه‌رو بودند، فشارهای مالیاتی را بر مردم در حد گسترده‌ای بالا می‌برد، به شکلی که قسمت بزرگی از مخارج دولت را مردم بر عهده می‌گرفتند. «هر استان، شهر یا بخش وظیفه‌ای در برابر حکومت برعهده دارد. شهرها موظفند همه ساله مقدار معینی پول به عنوان خراج پرداخت کنند و یا متقبل بخشی از هزینه دولت مرکزی باشند. در شرق، چنین رسمی وجود داشته که محلی یا شهری متعهد به تأمین هزینه یک سازمان اجتماعی می‌شده است.» (سارلی، ۱۳۶۴: ۴۹)

خان نشین خوقند (فرغانه)

تاجیک‌ها در بخارا امیرنشین مقتدری را بنیان نهادند، اما در همسایگی آنها در ناحیه فرغانه، ازبک‌ها نیروی مسلط و برتری بودند. خان نشین خوقند به دست ازبکان بنیان نهاده شد؛ به همین علت جایی در ساختار سیاسی و اجتماعی اینان برای تاجیک‌ها نماند و در نتیجه، اینان به مناطق کوهستانی عقب رانده شدند. جنگ‌های مداوم با خان نشین‌های ترکستان، بخش وسیعی از تاریخ این حاکمان را به خود اختصاص می‌دهد.

«شهر خوقند (خواقند) که امروزه در ازبکستان است، در آغاز سده دوازدهم هجری قمری (هجدهم میلادی)، مرکز حکومت مستقلی شد که به خانات خوقند شهرت یافت پایه‌های این حکومت را شاهرخ خان بنیان نهاد که نسب خود را به چنگیز می‌رساند. (۱۱۱۲ ه ق = ۱۷۰۰ م). این حکومت در ایام فرمانروایی «اردنی» ناچار به اطاعت از چین شد، زیرا مرزهای شرقی آن مدام به دست چینی‌ها غارت می‌شد.» (ورهرام، ۱۳۷۲: ۳۰۱) نیروهای اجتماعی فرغانه درگیری‌های فراوانی با هم داشتند. «سارت‌ها» به عنوان جمعیتی اسکان یافته، رقابت و دشمنی دیرینه‌ای با ازبکان داشتند. «در اینجا هم مانند خوارزم، ازبک‌ها خود را از سارت‌ها متمایز می‌نمودند. این سارت‌ها به گونه‌ای در فرغانه دارای قدرت سیاسی بودند و ضد ازبک‌ها و به خصوص تیره قبیچاق‌ها که برای مدتی قدرت گرفتند به مبارزه مسلحانه می‌پرداختند. در قرن نوزدهم، خانه‌ای خوقند وسعت زمین‌های مزروعی فرغانه را با ساختن شبکه‌های آبیاری به گونه‌ای قابل توجه افزایش دادند. جنگ‌های موفقیت آمیز اینان بر ضد بخارا، باعث توسعه متصرفاتشان شد که تا ناحیه سیردریا و از سمت شمال شرقی تا نواحی «جتی سو» گسترش یافت. این اقدامات باعث شد که اینان بتوانند قزاق‌ها و قرقیزها را نیز مطیع خود کنند.» (بار تولد، ۱۳۷۶: ۲۷۲) وجود دشمن مشترک در برابر خان نشین‌ها، بعضی مواقع اتحادهای کوتاهی را میان آنها به وجود می‌آورد. «در سال ۱۲۸۲ ه ق (۱۸۶۵م) بخارا و خوقند، استراتژی واحدی اتخاذ کردند و مشترکاً به دفاع در برابر تهاجم امپریالیزم روسیه پرداختند و بدین ترتیب توانستند در ماه ژوئن همان سال، موقتاً قشون روس را از پیشرفت باز دارند.» (سارلی،

۱۳۶۴: ۲۴) با این وجود سرنوشتی مشابه سایر خان نشین‌های ترکستان، در انتظار فرمانروایان فرغانه بود. امپراتوری روسیه به راحتی توانست این سرزمین را نیز به متصرفات خود در شرق پیوند دهد. «در تابستان ۱۸۶۵ م هنگام حکومت سید سلطان شهر تاشکند از دست خانان خوقند بیرون شد و روس‌ها به نواحی خوقند دست یافتند. خانان خوقند سرانجام در روزگار آخرین امیر ناصرالدین (۹۳-۲۹۲ ق = ۷۶-۱۸۷۵ م) به تصرف حکومت روسیه درآمد.» (ورهرام، ۱۳۷۲: ۳۰۲)

ساختار حکومتی خان نشین‌ها

خان نشین‌های مستقل سرزمین ترکستان در قرن نوزدهم، ساختار حکومتی شبیه هم داشتند. با وجود این، مهم‌ترین نهاد حکومتی برای اینان ارتش بود. وجود ارتشی منظم و مقتدر، استقلال و تمامیت ارضی این خان نشین‌ها را تضمین می‌نمود. در رأس هرم قدرت امیر یا خان قرار می‌گرفت. «این امیر هم فرمانده کل قوا، هم شاهزاده و هم روحانی بزرگ محسوب می‌شد، به شکلی که پیوند میان دین و سیاست در دستگاه حکومتی از عمق زیادی برخوردار بود.» (سارلی، ۱۳۶۴: ۱۴۴-۱۳۱)

دیوان‌های مختلف دیگر بخش‌های حکومتی این خان نشین‌ها را تشکیل می‌داد. «دیوان بیگی، منصبی بود که به عنوان مشاوران و منشیان دولت خدمت می‌کردند.» پروانه‌ها «یا همان پیک‌های شاهی» طوق سابای «که در حکم پرچمدار بود و پست‌ها و مقام‌های متنوع دیگر که نظام بوروکراسی آنها را تشکیل می‌داد، در خان نشین خیوه «ایناق» پس از امیر در رأس تشکیلات حکومتی جای می‌گرفت. عده آنها چهار نفر بودند و از خویشان شاه محسوب می‌شدند. «میاخور» نیز محاسب دربار بود.» (همان).

ارتش، مهم‌ترین ارگان حکومتی خان نشین‌های بخارا محسوب می‌شد؛ ارتشی که اقوام چادر نشین و از میان آنها ازبک‌ها و ترکمن‌ها، مؤثرترین و بهترین اعضای آن بود. این ویژگی ارتش در قدرتمندی آن نقش مهمی داشت، اما روحیات این صحرانشینان به گونه‌ای نبود که مدت زمان طولانی بتوانند در ارتش خدمت کنند. پس از جنگ، این ساختار تا حدودی متلاشی می‌شد و تا جنگ بعدی ادامه داشت. این وضعیت از زبان سفیر ناشناس دربار قاجار در ترکستان، به خوبی توصیف شده است. «به هر سمتی که در خدمت پادشاه بروند، سفر آنها چهل روز بیشتر طول نخواهد کشید. اگر پادشاه بخواهد پنج روز بیشتر بماند، اختیار ندارد، قشون متفرق می‌شود، چه فتح کرده باشد و چه شکست خورده باشد. میان خودشان می‌گویند. «سفر پیر شد و باید رفت» در ترکستان چه لشکر ماوراءالنهر و چه لشکر خوارزم و خوقند، همین احوال را دارند؛ البته این از بی‌بضاعتی سلطان و بی‌اوضاعی قشون است که تدارک و سیورسات ندارند. سه من آرد هر وقت تمام شد، ناچار باید متفرق شوند و این حکایت از قدیم‌الایام متداول شده که این معجزه نباشد.» (زمانی، ۱۳۷۳: ۶۵) علاوه بر نهاد ارتش، پلیس هم در این زمان حوزه انتظامی خان نشین‌ها را تأمین می‌نمود. این دو نهاد در کنار هم و به موازات هم امنیتی داخلی و خارجی، حکومت را در دست داشتند. «پلیس نقش‌های متنوع و گسترده‌ای در حفظ امنیت داخلی شهر بازی می‌کرد. در این جوامع توسعه نیافته و فقر زده، سطح نابرابر وضعیت معیشتی طبقات اجتماعی و عوامل ناشی از آن طبعاً بر تشنج و هرج و مرج

اجتماعی می‌افزاید. پلیس بخارا از بروز اختلافات جلوگیری به عمل می‌آورد. احتمالاً به گشودن گره و معضل نه چندان مهم اجتماعی مبادرت می‌ورزید و افراد خاطی و تبهکار را دستگیر و به مراجع قضایی می‌سپرد. پلیس تحت نظر امیر بود.» (سارلی ، ۱۳۶۴: ۱۴۴-۱۳۱)

برخورد و تلفیق نزادهای متنوع در این نواحی، برقراری امنیت را نیز با مشکل روبه رو می‌ساخت؛ و این اهمیت نهاد پلیس را در این حاکم نشین‌ها نشان می‌دهد. تلاشی که حکمرانان خان نشین‌های ترکستان برای استقرار حکومتی مذهبی بر اساس موازین قرآنی از خود نشان می‌دادند، نهادهای مذهبی را در کانون توجه این امیران قرار می‌داد. امیرانی که هم‌زمان هم بالاترین مقام حکومتی بودند و هم از بزرگ‌ترین مقام‌های مذهبی به شمار می‌رفتند. «رویکرد حاکمان ایالت‌های ترکستان در این دوره، بیشتر پایبندی به اصول مذهبی و شرعی بود و تا آنجا که امکان داشت نظارت خود را بر ارگان‌ها و نهادهای زیردست حفظ می‌نمودند. در واقع ارزش‌های اسلامی در حکومت اینان مرتبه‌ای خاص داشت» (همان). اینکه تا چه اندازه این امیران موفق به انطباق قوانین سنتی خود با اعتقادات اسلامی می‌شدند، می‌بایست به نیروهای تأثیر گذار در این حوزه توجه کرد. مقام‌های متعصب مذهبی و روحانیون در ارتباط با سنتهای اقوام چادرنشین، وظیفه اصلی این انطباق را برعهده داشتند. «این انطباق قوانین مرسوم و سنتی پیشین با اعتقادات اسلامی معضلی بود که در نهایت اقدامات امیر را در اجرای احکام اسلامی محدود می‌کرد. درکنار تلاش‌هایی که برای برقراری حاکمیتی براساس موازین اسلامی انجام می‌گرفت؛ با وجود این امیرنشینان این نواحی در عمل نمی‌توانستند باعث تغییرات گسترده در ساختار کشاورزی و تجارت سنتی و اقتصاد مبتنی بر برده فروشی ایجاد نمایند و اصلاحات را در این زمینه انجام دهند.» (همان)

روابط خارجی امیر نشینان ماوراءالنهر در قرن نوزدهم

روابط خارجی خان نشین‌های ترکستان در قرن نوزدهم، به دو بخش تقسیم می‌شد. بخش اول در برگیرنده روابط این خان نشین‌ها با یکدیگر بود. این روابط معمولاً خصمانه بود، زیرا حکام مدام در جنگ با یکدیگر به سر می‌بردند، اگر چه پاره‌ای اوقات وجود دشمن خارجی (روسیه) اتحادهای کوتاه مدت و سستی را میان آنها ایجاد می‌کرد. این اوضاع هم به ضعف و عقب ماندگی خان نشین‌ها از تحولات معاصر خود می‌انجامید و هم خسارت‌های بالایی را برای آنها به همراه داشت. در شرح یکی از جنگ‌هایی که میان این خان نشین‌ها درگرفته است، از زبان وامبری تخصصی و دشمنی آنها به خوبی توصیف شده است. «در میدان شهر حدود صد سوار آغشته به خون دیدم که به تازگی از جنگ رسیده بودند و هر کدام چند اسیر با خود داشتند که زنان و بچه‌گان هم در میانشان دیده می‌شد که به دم اسب یا به قرپوس آن بسته شده بودند و به علاوه هر سوار کیسه‌ای با خود داشت که آن را به زمین آویزان کرده بود. به هنگام ورود، هر کدام اسیری را که گرفته بودند، به عنوان هدیه به خان و اعیان دولت تقدیم کردند. بعد از آن محتویات کیسه‌ها را خالی نموده که در این کیسه‌ها، سربریده دشمنان را ریخته بودند که در پای مأموری که آنها را می‌شمرد، غلت می‌خوردند. او ابتدا سرهایی را که سرباز آورده بود ثبت کرده و رسیدی می‌داد. مأمور سرها را با لگد میزد و

سربازان هم پاداش خود را دریافت می‌نمودند.» (وامبری، بی تا: ۲۴-۲۰۲)

خان نشین بخارا که در این زمان تاجیک‌ها رهبری آن را برعهده داشتند، طرف ثابت این درگیری‌ها بود. شکل این درگیری‌ها هم معمولاً اختلافات مرزی بود، اما گاهی مسائل فرهنگی و برتری جوئی‌های میان این خان نشین‌ها عامل اختلاف و در نتیجه جنگ میان دو طرف می‌شد. «اگر چه امیر بخارا و خیوق هر دو از دوده امرای ازبکند و به حسب و نسب یک، اما میان آنها غبار نفاق مرتفع بود. امیر بخارا خان خیوه را و اهل خوارزم را ترک ندادند و «تات» خواند و خان خیوه اهالی بخارا را تازیک نامد و رعایای مملکت خود را بخارا نام کرده؛ یعنی بخارا رعیت من است و غالب اوقات در میانه ولایت و امرای خیوق و بخارا منازعه و مقابله روی می‌داد. اهل خیوق غلبه کرده‌اند و بسیاری از اهل بخارا را اسیر نموده و کوچانیده، به خیوق آورده‌اند که در منزل حوالی کهنه اورگنج به رعیتی و رنج اشتغال دارند.» (سارلی، ۱۳۶۴: ۲۲)

علاوه بر این، اختلافات مرزی هم از جمله عوامل درگیری میان این خان نشین‌ها بوده است. محمد علی حاکم خوقند (هم‌زمان با امیر نصرالله حاکم بخارا) ظاهراً برای بستن راه نفوذ روسیه و اوراتپه واقع در خطوط مرزی بخارا لشکر کشید و این عمل آتش نفاق داخلی را شعله ور ساخت. امیر نصرالله اوراتپه را محاصره کرد و پس از سه ماه، طرفین حاضر به صلح گردیدند. این نبردها به سر تصرف اوراتپه تا مدت‌های مدید ادامه داشت.» (همان: ۲۳) بخش دوم روابط خارجی این خان نشین‌ها را در این زمان، ارتباط با قدرتهای اطراف ترکستان شکل می‌دهد که تا قبل از تسلط کامل روسیه بر این نواحی، به اشکال مختلف خود را نشان می‌داد. از میان این همسایگان ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی و نیز اختلافات مذهبی که با خان نشین‌ها داشت، حجم وسیعی از روابط را به خود اختصاص می‌داد. از مهم‌ترین عواملی که پیوند میان ایران و ترکستان را در قرن نوزدهم شکل می‌داد و در ایجاد صلح و جنگ طرفین نقش مهمی داشت، وجود ترکمن‌های مرزنشین دو ناحیه بود. «ساکنان ایالت خوارزم را در غربی‌ترین ناحیه ترکستان، علاوه بر ازبک‌ها، سارت‌ها و ایرانیان مسلمان و ترکمن‌ها تشکیل می‌دادند. علاوه بر سارت‌ها این ترکمن‌ها هستند که در این دوره نقش مهمی ایفا می‌کنند. ترکمن‌ها، در همان بی‌نظمی‌ای که در تمام طول تاریخشان داشته‌اند می‌زیستند. تأثیرگذاری بیشتر این نیرو زمانی بود که به نفع سه قدرت این ناحیه، یعنی ازبک‌های خوارزم، بخارائی‌ها و ایرانیان عمل می‌کردند. این نیروها همیشه در جنگ با طرف مقابل خود پیروز بودند. حتی روس‌ها هم در برابر ایشان با مقاومت سختی مواجه شدند.» (بار تولد، ۱۳۷۶: ۲۶۸-۲۶۷) «ترکمن‌ها در قرن نوزدهم در نواحی مرزی میان خراسان و ترکستان، میان فرمانبرداری از والی خراسان و خان خیوه، نوسان داشتند. باین حال از تاخت و تاز به این سرزمین تردید نمی‌کردند. حمله سال ۱۸۶۱ م آنها به ایران، بازارهای بخارا و خیوه را از اسرا و برده‌های ایرانی لبریز نمود.» (شیرازی، ۱۳۷۰: ۹۳-۹۲)

علی رغم وجود مرزهای طولانی ایران و ترکستان و موقعیت مهم این نواحی و اهمیت که ارتباط ایران با این نواحی می‌توانست داشته باشد، قرن نوزدهم چنین تلاشی از جانب ایران دیده نمی‌شود یا اگر تلاش‌هایی هم انجام می‌شد، با شکست مواجه می‌شد. «ایران که قاعدتاً می‌بایست ترکستان را با مظاهر تمدن جدید آشنا سازد، کوچک‌ترین نفوذی در این کشور ندارد و حتی قادر نیست سرحدات خود را در

نگرشی بر تحولات آسیایی میانه در قرن نوزدهم / پیرمردیان - صادقی - سعیدی

مقابل ترکمن‌ها حفظ کند و اعتبار خود را با شکستی که در نبرد مرو متحمل شد، به کلی از دست داد. در قرن نوزدهم، ترکستان در ایران سفیر و سفارت خانه‌ای دائمی مانند سفارت خانه بخارا در عثمانیه نداشت. علت این امر از یک طرف به اختلافات مذهبی طولانی مربوط می‌شد و از سوی دیگر، تشنجات دائمی و تلافی‌های ناگوار طرفین بر دشمن‌ها و کینه‌ها می‌افزود. علاوه بر ترکمن‌ها، فرمانداران استرآباد و خراسان، مأمور باج‌گیری برای دولتی بودند که هر ساله جهت اخذ مالیات به مناطق ترکمن‌نشین گسیل می‌شدند و به اخذی می‌پرداختند. این ستمی آشکار بر مردم محروم بومی از جانب ایران بود. «(وامبری، بی تا: ۱۶۲) علاوه بر ایران، نفوذ روسیه از مدت‌ها قبل در این سرزمین آغاز شده بود و زمزمه‌های نفوذ انگلستان نیز در قرن نوزدهم در ترکستان شنیده می‌شد. تلاش‌های انگلستان در جهت ممانعت از پیشروی‌های روسیه به هندوستان بود. در این دوره، انگلستان در میان این خان‌نشین‌ها به هیچ وجه محبوب نیست، اگر چه هم‌زمان، انگلیس در ایران دارای نفوذ بالایی بود. خان‌نشین بخارا در این زمان (۱۲۵۹ ه ق) دارای گرایش‌های ضد انگلیسی بود؛ به حدی که در گفتگوی امیر بخارا با سفیر دربار محمد شاه قاجار، این امر نمایان است. «شما خبر ندارید. اینان کمر همت بر خرابی ملک من بسته‌اند، صاحبان انگلیس سابقاً به اینجا آمده بودند. گاهی به کاغذ پرانی، خان خوقند را تحریک به دشمنی ما می‌کردند و زمانی با خان اورگنج در مقام رسل و رسایل برآمدند و اینان را اغوای به عداوت ما می‌نمودند و تعهدات می‌کردند که هر چه اخراجات شما شود، خود می‌دهیم و پاره‌ای نقشه حدودات را کشیده‌اند و مهندسی معابر و راه‌های بخارا را نمودند. اسباب حکاکی برداشته، مهرها به اسم هرکس می‌کنند و هرچه خاطر خواه بود، می‌کردند.» (زمانی، ۱۳۷۳: ۳۴)

این توصیفات به روشنی تلاش‌های انگلستان را در ترکستان در قرن نوزدهم نشان می‌دهد. علاوه بر این تلاش‌ها، انگلستان در نقاط مرزی ترکستان اقداماتی انجام می‌داد که خشم حکام منطقه را بیشتر برمی‌انگیخت. «انگلستان در نقاط مرزی دست به تحرکات نظامی میزد و اسباب آزار و اذیت مسلمانان بخارا را فراهم می‌ساخت. این اقدامات سبب شد تا امیر بخارا تبلیغات ضد انگلیسی را تشدید کند. فتوای معروف به ارتداد انگلیسی اقدامی از این نوع بود. در این میان انگلیس و روسیه در یک مصالحه به تقسیم اراضی منطقه ترکان دست زدند.» (سارلی ۱۳۶۴: ۱۷۶-۱۵۷) فقدان حاکمیتی مقتدر، جنگ‌های مداوم و فرسایشی در داخل منطقه ترکستان میان خان‌نشین‌ها و تحولات سریع در روابط بین‌الملل در قرن نوزدهم، روابط این خان‌نشین‌ها را با قدرت‌های همسایه به صورت روابطی یک جانبه درآورد؛ به شکلی که این خان‌نشین‌ها بسیار ضعیف‌تر از رقبای خارجی خود بودند و همین عوامل، سرانجام تسخیر و تجزیه آنها را یکی پس از دیگری رقم زد.

تداوم و تحول فرهنگی در ماوراءالنهر قرن نوزدهم

تحول فرهنگی و تداوم آن را در آسیای میانه، چه عناصری بر دوش کشیده‌اند؟ آنچه از فرهنگ و تمدن در این منطقه در ذهن تصور می‌شود، شکوفایی تمدنی است که در قرون نخستین اسلامی در این سرزمین‌ها به وقوع پیوسته است. اما این شکوفایی با تحولاتی که مردمان این سرزمین پشت سرگذاشتند، رو به افول

نهاد و چه بسا مدت‌ها خاموش ماند. با وجود این، سرزمینی که ما در قرن نوزدهم شاهد آن هستیم، شباهت‌ها و تفاوت‌های بارزی با دوران پیشین دارد. این همان تداوم و تحول در حوزه فرهنگ و تمدن می‌تواند قلمداد شود. مذهب، ادبیات، زبان و آداب و رسوم‌هایی که شرح آنها در منابع مربوط به این زمان در این نواحی آمده است، گویای این دگرگونی‌هاست. برخورد‌های فرهنگی طی قرن‌های متمادی میان تاجیک‌ها و اقوام چادرنشین، روند این تداوم و تحول را مشخص کرده است. «علاوه بر ادبیات که بار فرهنگی ایرانیان اصیل را در زمانه‌های پرآشوب تاریخ ماوراءالنهر بر دوش می‌گرفت، در حوزه موسیقی نیز فعالیت‌های چشم‌گیری در قرون ۱۸ و ۱۹ دیده می‌شود. به دلیل اینکه اهالی ایرانی ماوراءالنهر حاکمیت سیاسی را از دست دادند و مهاجرت عمومی ترکان کوچی به این سرزمین افزون گرفت، تنها عاملی که موجبات پیوند این ایرانیان تاجیک را مهیا کرده بود، فرهنگ و معنویت بود. اگرچه اینان در میدان جنگ ناتوان بودند، توانائی بی‌نهایت آنها در متمدن ساختن اقوام بیگانه، زبانزد بود.» (شکوری‌ها، ۱۳۸۶: ۴۷-۴۶)

تلاش تاجیک‌ها در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی، به منظور پابندی به اصول فرهنگی و تمدن‌ساز خود بوده است. مهم‌ترین عرصه‌ای که این تلاش‌ها در آن متجلی شده بود، مذهب و اعتقادات دینی مردمان سرزمین ترکستان بود. «منطقه ماوراءالنهر هیچ‌گاه از پیکره تمدن اسلامی جدا نشده است و مدام با نقشه‌ای گوناگون به سرنوشت جهان اسلام گره خورده است. کانون‌های اسلام‌گرایی با پیشینه تاریخی شهرها، درستی این ادعا را ثابت می‌کند.» (شمسا، ۱۳۸۸: ۱۱). این حوزه گاهی اوقات دستمایه تعصب و جزم اندیشی حاکمان این مناطق می‌شد؛ با این وجود تداوم حیات فرهنگی مردمان این نواحی بر دوش مذهب و اندیشه‌های دینی بود، اگر چه در قرن نوزدهم این روند به افول گرائیده بود. «در نظام ارزش بخارا، ارزش‌های اسلامی، پایه‌های اصلی ساخت کلی جامعه است و منزلتی والا دارد. این نظام از عمده‌ترین ملاک‌های سنجش و ارزش‌گذاری است؛ از سوی دیگر قانون‌گذاری دولت بخارا تا حدود زیادی متأثر از قوانین اسلامی ست.» (سارلی، ۱۳۶۴: ۴۵).

«شهر بخارا به عنوان مکه آسیای میانه و ماوراءالنهر شناخته شده بود و به تعبیر دیگر قبه اسلام شد و نام بخارای شریف به خود گرفت. بعد از آن هر یک از شهرهای مرو، سمرقند، خیوه و خوقند و خوارزم و بلخ نیز دوره‌ای زرین از عصر اسلامی را به نمایش گذاشت. البته به این حوزه می‌بایست گرایش‌های عرفانی و رشد فرقه‌های صوفیه در این مناطق از قرن‌های میانه به این سو را افزود.» (شمسا، ۱۳۸۸: ۱۰)

با وجود این، آنچه در این دوره می‌توان در عرصه شکوفائی و رونق فرهنگ دینی مشاهده کرد، یک روند رو به افول و تا حدود زیادی دست‌خوش تعصب و کم‌رونقی است. در میان روحانیون شیعه و سنی بر سر پارهای اعتقادات، مدام اختلافاتی بوده است. ملا قمر روحانی برجسته بخارا در قرن نوزدهم، نمونه بارز این تعصب بوده است. «او اگر چه در ظاهر نارضایتی خاصی با برگزاری مراسم تعزیه شیعیان نداشت، لیکن در خفا، علما و روحانیون را همیشه ضد تعزیه تشویق و تحریص می‌نمود. ذاتاً طلبه بخارا به جهت بیخبر بودنشان از تاریخ اسلام و احوال عالم، به افکار تعصب پرورانه قائل بودند. این نوع برخورد‌ها در ماه‌های محرم، همیشه سبب خونریزی و اغتشاش می‌شد که نمونه آن سال ۱۳۲۸ ق در میدان بخارا اتفاق افتاد.»

(عینی ۱۳۸۱: ۴۷)

علی رغم این اختلافات و درگیری‌های مذهبی، باز هم نفوذ بالای روحانیت مذهبی در این خان‌نشین‌ها به خوبی مشاهده می‌شود. نفوذ بالایی که عدم آگاهی از تحولات روز و تعصب‌ورزی ویژگی بارز آن بوده است. «حکومت به این دسته، حامی، بلکه تابع محض است. به نام شریعت، چه بازیچه‌ها که به کار خواهد رفت. کسی از بین علما یا طلبه، اگر به فقه اسلام اشتغال کند، او را «مسئله‌چی» گفته، استهزا کنند. از تاریخ عالم، از سیاست دنیا، از تدبیر منزل، از تربیت اولاد، از مدنیت اسلام و اروپایی بی‌خبر بودن این فرقه و پیروان ایشان را بیان نمودن، حاجت نیست.» (همان: ۳۲) مدارس پر رونق بخارا و سمرقند در دوره‌های قبل که از مهم‌ترین نهادهای مؤثر در رونق فرهنگی و انتقال آن به نسل‌های دیگر بود، در قرن نوزدهم وضعیت نامناسبی داشته و به کلی از رونق افتاده بودند. شرح وضعیت این مراکز مهم علمی و فرهنگی در سمرقند، از زبان وامبری که در قامت درویشی دروغین به این مناطق مسافرت نمود، گویای وضعیت این نهادها در اواسط قرن نوزدهم است. «شکوه و عظمت دوران تیموری به هیچ عنوان در این شهر دیده نمی‌شود. بسیاری از بناهای ساخته شده به دست تیمور، هنوز باشکوه می‌نمایند. تنها بخشی از مدارس به عنوان اقامتگاه مورد استفاده قرار می‌گیرد و بسیاری از آنها در شرف ویرانی است. مدرسه «خانم» که زمانی اعظم مدرسه‌ها بوده است، اکنون خرابه‌ای است. جمعیت عادی آن به سختی از پانزده هزار تا بیست هزار تجاوز می‌کند که دو سوم آنها از یک و یک سوم هم تاجیکند. جمعیت سمرقند را در همهٔ ادوار، ایرانی تبارها تشکیل داده‌اند که به مرور دچار اختلاط جمعیتی و نژادی شده‌اند. (وامبری، بی تا: ۲۳۷)

با وجود تمام این دگرگونی‌ها، روح مذهبی و بنیادهای عقیدتی مردمان ترکستان، دارای پویایی و سرزندگی خاصی است. «یکی از مهم‌ترین عوامل این ماندگاری (به عنوان کانون تأثیرگذار دین در شرق و شرق دور)، وجود همین کانون‌های دینی در ماوراءالنهر بود که از گذشته‌های دور در چهره عالمان اسلامی شهرت داشته و این سنت را نیز در دوران دین‌ستیزی بلشویک‌ها با «کانون مدرسه میر عرب بخارا» هر چند با مظهر دولتی آن یعنی «اداره دینی مفتی‌گری آسیای میانه و قفقاز» حفظ نمود.» (شمسا، ۱۳۸۸: ۱۲) «نگاهی مختصر به ویژگی‌های مردم بخارا در این دوره که نشیب‌های فراوانی را از سرگذرانده، می‌تواند به درستی بیانگر این ویژگی ژرف و عمیق دینی-مذهبی در سایر مناطق دیگر نیز باشد. در بخارا هر محله‌ای یک مسئول دارد که به خیابان‌ها و میدان‌های عمومی سرکشی می‌نماید و از عابرین راجع به دستورات اسلامی سؤال می‌پرسد و حتی اگر با سالخورده‌ای مواجه شود که از احکام مذهبی اطلاع ندارد، او را برای مدت هشت تا پانزده روز به مدرسه می‌فرستد. در وقت اذان به حکم قرآن، مغازه‌ها همه بسته می‌شود و سیل مردم به سوی مساجد روان می‌گردند و شاعر و مراسم مذهبی زنده و پویاست.» (سارلی ۱۳۶۴: ۴۶) مساجد و مدرسه‌ها در کنار هم و با هم، جنبه‌های دینی و علمی مردمان ترکستان را طی قرن‌های متمادی تحت پوشش خود قرار داده‌اند و تلفیق مناسبی میان علم و دین ایجاد کرده‌اند.

این مراکز با تحولاتی که پشت سرگذاشته‌اند، دچار کم‌رونقی و رکود گشته‌اند، اما باز هم مهم‌ترین نهادهای دینی و علمی در ترکستان قرن نوزدهم به حساب می‌آیند. «در سال ۱۸۶۳ در بخارا طبق اظهار

مردم، ۳۶۵ مسجد به تعداد روزهای سال وجود داشته است. علاوه بر بخارا، خبوه نیز دارای مساجد متعدد و فراوان بوده است. در زمان حکومت امیر مظفرالدین، بخارا از درخشش مدارس علمیه‌اش به خود بالید. در این سال بالغ بر پنج هزار طلبه در مدارس علمیه بخارا مشغول تحصیل بوده‌اند. با ایجاد مراکز و مدارس در مصر، قسطنطنیه و سایر نقاط، بخارا دیگر آن جلوه پیشین را نداشت، ولی هنوز هم یکی از پایگاه‌های مهم اسلامی محسوب می‌شد. طلایی که در این تاریخ راهی بخارا می‌شدند، غالباً از نواحی آسیای مرکزی، هند، کشمیر، افغانستان، روسیه و چین بوده‌اند. در این مدارس بیشتر علوم دینی و معارف اسلامی تدریس می‌شد. دقت علمای این ناحیه در تدریس علوم عربی زبانزد بوده است. «همان: ۱۰۰-۹۲» دیگر عاملی که انتقال فرهنگ اصیل مردمان تاجیک را طی قرن‌های گذشته بر عهده داشته، زبان بوده است. زبان مردمان اصیل سرزمین ترکستان، مهم‌ترین عامل هویت بخش آنها بوده که در قرن نوزدهم نیز پویایی و سرزندگی خود را حفظ نموده است. «در سه خان‌نشین ترکستان، زبان تاجیکی بیشتر در بخارا به عنوان زبان امور دیوانی و فرهنگی به کار میرفته است و کمتر از همه در خان‌نشین خبوه. این خان‌نشین از هر دو جهت حد وسط را اشغال نموده، ولی با وجود این، عنصر تاجیک نسبت به خبوه آن‌چنان در بخارا نیرومند بوده که مورخ خبوه لشکریان بخارا را تاجیک می‌خوانده است. در بخارا نیز عنصر ازبک به ویژه میان طبقه لشکری تفوق داشته، اما زبان تاجیکی نه تنها در خان‌نشین بخارا زبان رسمی دولتی شمرده می‌شده، بلکه در جمهوری بخارا که در سال ۱۹۲۰ م تأسیس شد نیز رسمیت خود را حفظ نمود.» (شکورزاده، ۱۳۸۵ : ۸۸۵۹) «دوران امیران منغیت زبان دولتی امیر بخارا پارسی بوده است. اعضای حکومت منغیت با اینکه اکثراً ترک بودند، با برگزیدن زبان پارسی به عنوان زبان رسمی خود، تا حدودی در جهت موجه نمودن حاکمیت خود بر تاجیک‌ها قدم برداشتند. این امیران میدانستند که اکثریت خلق، علی‌الخصوص خلق بخارا تاجیک‌اند. اینان با این آگاهی که در این سرزمین، پارسی‌ها برای استقلال زبان و ادبیات خود سال‌های مداوم با ترک‌ها و عرب‌ها جنگیده‌اند، این امیران زبان تاجیکی را زبان دولتی برگزیدند تا خلق را بهتر با خود همراه سازند.» (شکورزاده ۴۲۳)

شکوفایی فرهنگ و تمدن در هر دوره‌ای، بدون وجود تسامح و هم‌زیستی عناصر گوناگون در کنار هم امکان‌پذیر نیست. تسامحی که در تمام ادوار تاریخ سرزمین‌های ماوراءالنهر و ترکستان از ویژگی‌های مهم و تمدن‌خیز این سرزمین‌ها بوده است. در قرن نوزدهم آن‌چنان که در منابع یافت می‌شود، این ویژگی همچنان پابرجاست و رونق خاصی را به حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی مردم سرزمین ترکستان بخشیده است. رونقی که وامبری به خوبی آن را توصیف نموده است. «با ورود به بازار و مشاهده انبوه جمعیت که به آن روح می‌دهند، نتوانستم مجذوب این منظره بدیع نشوم. آن‌قدر که تنوع و گونه‌گونی نژادها و البسه و رفتارها که در هر جایی به چشم می‌خورد، مرا به تعجب انداخت، زیبایی و ثروت آن شیفته‌ام نکرد. قیافه‌های تاتاری که در تمام زیر و بم‌ها از ازبک گرفته تا قرقیزی به علت تعددشان به چشم می‌خورند، تورانیان را از راه رفتن زمختشان میتوان از ایرانیها جدا کرد. یهودیان و هندوها نیز به تعداد زیاد دیده می‌شوند. در این مکان قرقیزها و قبیچاق‌ها و کالموک‌ها و ساکنان تاتارستان چین، برای خرید لباس

خود مراجعه می‌کنند.» (وامبری، بی تا: ۲۲۴)

وجود این روحیه تسامح بیش از هر چیزی معلول شرایط خوب جغرافیایی منطقه بوده که تجارت را در سطح وسیعی میان مردمان گوناگون امکان‌پذیر می‌ساخته است که البته این روند با رکود تجارت در جاده ابریشم جایگاه خود را از دست داد. «شاید هیچ یک مراکز تمدنی ماوراءالنهر به اندازه بخارا و خوارزم از تنوع و تعداد راه‌ها و پیوستگی کامل مناسبات اقتصادی برخوردار نبوده‌اند. این به دلیل نقش خاص آنها در اقتصاد منطقه و نیز اقتصاد جهانی از طریق جاده ابریشم بوده است.» (خیراندیش: ۸-۱)

اقتصاد سرزمین ترکستان در قرن نوزدهم: رونق یا رکود؟

اوضاع اقتصادی این خان‌نشین‌ها در این دوران، از رونقی که سابق بر این تجارت و بازرگانی این منطقه تجربه کرده بود، فاصله زیادی داشت، اما دلیل این عدم رونق را باید در چه چیزی جست و جو نمود؟ چرا این حاکم‌نشین‌ها در ترکستان با وجود موقعیت مناسب این منطقه، به چنین روزی رسیدند و اقتصادی به شدت ضعیف را تجربه می‌کنند؟ قوانین گمرکی حاکم بر روابط تجاری این خان‌نشین‌ها، بسیار ناکارآمد بوده است. «و از جمع منافع پادشاه گمرک است که از تجارت همه جا عاید او می‌شود. مقدار پولی که از این راه نصیب حاکم می‌شود، بالغ بر یکصد هزار تومان می‌شود؛ چه گمرکات قلعه و روس و چه از اطراف کابل و ختا. اگر پادشاه بخواهد به سمتی قشون بفرستد، در خزانه دیناری نیست تا به مصرف قشون برسد. باید از تجار مملکت قرض نموده تا بعدها پس بدهد. اگر تجار میل به کمک داشته باشند، پرداخت می‌کنند، در غیر این صورت کمک نمی‌کنند. اما اگر لشکر از سمتی به طرف آنها بیاید، آن وقت پادشاه تنخواهی از رعیت و تجار می‌گیرد.» (زمانی، ۱۳۷۳: ۶۹) علاوه بر اوضاع نامناسب اقتصادی که عوامل داخلی بر آن تأثیر گذاشته بود، تحولات بین‌المللی نیز در این دوران چهره تجارت جهانی را به کلی دگرگون نموده بود. کشف راه آبی اقیانوس اطلس - خلیج فارس - اقیانوس هند از جمله این تحولات عظیم بود که راه خاکی ابریشم را از رونق گذشته انداخت. «علاوه بر کشف راه آبی جنوب، سلطه روس‌ها بر سیبری در نیمه دوم قرن ۱۶ م راه دیگری از اروپا به خاور دور گشود. تا نیمه قرن ۱۶ م بازرگانان سیبریایی به وسیله کاروان‌هایی که از آسیای میانه می‌گذشت و به شهر مرزی سوچر در چین منتهی می‌شد، رفت و آمد می‌نمودند.

در نیمه اول قرن ۱۸ م در پی قراردادهایی که میان روس‌ها و چینی‌ها منعقد شد، روابط بازرگانی میان آنها از طریق گیخاتا برقرار شد. به این ترتیب راه جدید «سیبری» به طرف چین گشوده شد که بعدها با گسترش خطوط راه آهن رونق بیشتری یافت. اگر چه سلطه قومی عقب‌ماندگی شهرهای آسیای میانه و نیز تغییر راه‌ها کمک کرد، اما این تغییر هم به نوبه خود تا حد زیادی سبب شد که فرهنگ در این سرزمین به انحطاط گراید و به گونه‌ای منفی بر پیشرفت فرهنگ اثر گذاشت» (بارتولد، ۱۳۷۶: ۲۶۷-۲۶۶) تجارت و بازرگانی شاید بیشتر از سایر حوزه‌ها، اقتصاد شهرهای ترکستان و آسیای مرکزی را تحت تأثیر قرارداده باشد. این تأثیر بیشتر به دلیل موقعیت خاص شهرهای این منطقه به عنوان پل ارتباطی چین و تاحدودی هند با کشورهای غربی بوده است. «آب و هوای آسیای میانه برای کشت پنبه مناسب است و این موقعیت

موجب شده است که اقتصاد این مناطق به صورت تک‌محصولی و مبتنی بر کشت پنبه باشد. البته جریان آب به شدت تحت تأثیر شرایط جوی قرار دارد این منطقه که دسترسی به آب‌های آزاد ندارد برای تأمین منابع آبی اساساً به آب‌های سطح زمینی متکی است.» (کولائی، ۱۳۷۶: ۱۱-۹)

اقتصاد کشاورزی و رونق نسبی آن در سرزمین‌های ترکستان، تا حدودی مدیون تلاش و استعداد «چمورها» بوده است. «چمورها دهقانانی بودند که معیشت و اقتصاد آنها بر زراعت استوار بود. اینان به تدریج به اهمیت کشاورزی پی بردند و تولیدات خود را به گونه‌ای گسترده، برای فروش به بازارها عرضه داشتند. چمورها سبب ایجاد بازارهای جدید و در نتیجه، پدید آمدن مشاغل جدید در شهرها شدند؛ بدین ترتیب در اقتصاد و جامعه، تحول به وجود آوردند. صنایع کشاورزی را اینان به دست گرفتند و به دلیل سال‌ها تجربه، روی زمین به کسب مهارت‌های عملی و تخصصی کشاورزی نایل آمدند و در بالا بردن کیفیت تولید کشاورزی، توفیق یافتند. محصول چمورها که در نیمه دوم قرن نوزدهم به کشاورزی می‌پرداختند، عمدتاً گندم، پنبه و انواع میوه بود. (سارلی، ۱۳۶۴: ۶۳) میرزا سراج‌الدین که در نیمه اول قرن سیزدهم هجری دست به تألیف مشاهدات خود زده است، درباره محصولات کشاورزی این منطقه و همچنین توسعه‌ای که پس از آمدن روس‌ها به این منطقه ایجاد شده، می‌نویسد: «هر ساله چندین هزار عدل پنبه و چندین هزار پوط ابریشم به عمل می‌آید و همه ساله نیز در تزیاید است. آن همه ترقی را پس از آمدن روس نموده، سابق اگر چه همین آب و خاک بوده، هیچ یک از حکام آنها در فکر آبادانی این مملکت نبوده‌اند. علم و اطلاع هم نداشتند؛ جز ظلم کردن به رعایا و مشغول بودن به لُهو و لعب.» (سراج‌الدین، ۱۳۶۹: ۳۷-۳۶) با وجود این اقتصادی که در قرن نوزدهم در ترکستان مشاهده می‌شود، بیشتر متکی بر تجارت است تا کشاورزی. درآمد دولت‌های کوچک این ناحیه هم تا حدودی از گمرکات کالاها به دست می‌آید؛ البته حکام این منطقه به دلیل عدم درآمد در بخش‌های دیگر، قوانین سختی را برای تجار این منطقه گماشته‌اند. «مقدار مالیات و عوارض گمرکی، طبق میل امیر تعیین می‌شده است. حق گمرکی که در بخارا از محصول و مال التجاره اخذ می‌شد، بر حسب میل خان و به اقتضای وضع مال، به صورت نقدی یا جنسی تعیین می‌گردید.

نداشتن ملاک روشنی برای تشخیص بازرگانان عمده از مسافرین ساده گاه سبب می‌شد که مأموران گمرک به بعضی مسافران فشارهای اقتصادی وارد کنند. مأموران مالیاتی وظیفه داشتند از تمام کالا و وسایل مسافران مالیات بگیرند.» (سارلی، ۱۳۹۴: ۷۵) از دیگر راه‌های درآمد دولت و مردم در ترکستان، تجارت برده بود که از دیرباز در این ناحیه رواج داشته است. «بخارا دارای کاروانسراهائی است که اسرای بدبخت را برای فروش در آن عرضه می‌کنند. ترکمن‌ها برده‌ها را دست به دست می‌فروشنند. برده‌ها ۳۰ تا ۶۰ ساله‌اند و مدام در بازارهای خبوه و بخارا، در معرض فروش قرار می‌گیرند. البته تجارت برده در این دوران دیگر رونق گذشته را ندارد.» (وامبری، بی تا، ۲۳۲ - ۲۳۱) نوع زندگی چادرنشینی در مناطق ترکستان هم در عدم رونق اقتصادی، بیتأثیر نبوده است. قرقیزهای شمال ترکستان از این دسته‌اند. «سبب عدم موفقیت آمیز بودن قرقیزها در شغل خود این است که این بضاعت و ثروت قرقیزها پایدار نیست و مورد انواع و اقسام خطرهایست. هنگام کوچ بسیاری از دام‌ها تلف میشوند. عدم آذوقه در تابستان تهدید دیگری

برای اینهاست» (آتامازور، ۱۳۸۳: ۱۸۱)

حضور مداوم ارتش در جنگهای داخلی و خارجی از یک طرف و عدم درآمد کافی دولت به منظور پرداخت هزینه نظامیان، گرفتن مالیات از مردم را در درجه اول اهمیت قرار می داد؛ امری که بیشتر اوقات فشار فراوانی را بر مردم وارد می آورد. با وجود این پرداخت مالیات به نسبت محصولی که مردم داشتند متفاوت بود. سفیر دربار قاجار در ترکستان این روند را این گونه گزارش می دهد: «از جواری و ارزن و تخم کتان و کنجد و سایرین، هر سه من یک من می گیرند اما اجازه کاروانسراها هر چهل طلا یک طلا می گیرند و از اربابی ملک رعیتی را دیناری نمی گیرند و از باغات اربابی رعیتی هم چیزی نمی گیرند. از باغات خالصه پادشاهی طنابی که جریبی باشد هر که متوجه باغ می شود هر جریبی ۱۲ هزار دینار به پادشاه می دهند.» (زمانی ۱۳۷۳: ۶۹-۶۸) با این اوصاف، هیچ کدام از فعالیت های اقتصادی در قرن نوزدهم، در ترکستان به وسعت تجارت نبوده است. بازارهای ترکستان و رونق بالای این بازارها در این دوره، مؤید این نکته است. «بازرگانان به سبب نوع شغل خود و اهمیت اقتصادی و در حکم طبقه های صاحب نفوذ و جبهه خاصی در جامعه ترکستان کسب نموده اند. در بخارای قبل و بعد از ۱۸۶۸ م، تجارت پیوسته به دست تاجران آزاد صورت می گرفت و کنترل دولت، محدود به اخذ گمرک و احتمالاً واجبات شرعی می شد. فعالیت بازرگانی در بخارا غالباً توسط دو گروه مسلمانان و یهودیان انجام می گرفت، ولی گمان می رود یهودیان در امر تجارت و مبادلات، مستعدتر بوده باشند. آنها در اقتصاد بخارا، سهم عمده ای داشته اند و نبض بخش پر اهمیت اقتصاد در دست آنهاست. در واقع صادرات و واردات بخارا که عمدتاً پنبه و ابریشم است، در اختیار یهودیان قرار داد.» (سارلی، ۱۳۶۴: ۹۲-۷۷)

بازار بخارا از دیرباز به علت تراکم جمعیت و موقعیت خاص سیاسی - اقتصادی، از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده است. چون بخارای سده نوزدهم و بازار آن به خصوص جمعیت بالائی را از اقوام مختلف در خود جای می داده است. «این بازارها البته جلوه و شکوه بازارهای اصفهان و تهران را ندارد. در تمام این بازارها، ترکیب عجیب و رنگارنگی از بخارائی ها، خیوه ای ها، قرقیزها، ترکمن ها، جهود و افغان ها به چشم می خورد. این بازار بر اساس اجناسی که در آن فروخته می شوند، به رسته های مختلفی تقسیم می شوند. مانند رسته عطاران، رسته قنادان کتابفروش و غیره. آنچه بیشتر در این بازارها جلب توجه می کند، بخشی است که محصولات کشاورزی و صنعتی محلی را به فروش میرسانند. مدام از نقاط دور، برای خرید لباس به بازارهای بخارا می آیند. بازار کتابفروشی بخارا از دیرباز معروف بوده. صنعت کاغذسازی و غیره ترکان در ترویج و تکثیر کتب پر بار علمی در بخارا مؤثر بوده است. واحد پول در بخارا تنیقه بوده که معاملات توسط آن انجام می گرفته است، علاوه بر پول رسمی، اسنادی شبیه برات و چک نیز رایج بوده است. تجارت در سرزمین های اطراف بخارا با اهمیت کمتر به صورت پایانی انجام می گیرد.» (همان)

سلطه روس ها و شروع دوره جدیدی در تاریخ سرزمین ترکستان

آرزوی پطر کبیر برای دستیابی به آب های آزاد، هیچگاه محقق نشد. با وجود این، تلاش های او

شروع روندی بود که سرانجام در قرن نوزدهم با سلطه کامل روس‌ها بر سرزمین‌های شرقی دریای خزر تا چین پایان و ترکستان به طور کلی تحت نفوذ و سلطه امپراطوری روسیه تزاری قرار گرفت. شروع این روند، ماهیت تجاری داشت، زیرا بازرگانان و سیاحان روسی طی سالیان متمادی از شروع قدرت‌گیری‌های روس‌ها، اطلاعات گران‌بهرایی برای دولت مطبوع خود مخابره نمودند. «با رسیدن اخبار موفقیت‌های بازرگانان فرانسوی و هلندی و انگلیسی در هند و نفوذ تجارت در آنجا، طبعاً سوداگران روسی نیز دربار روسیه را برای گشودن راهی به سوی هند، تحت فشار قرار دادند. در سال ۱۶۷۰ م (۱۰۸۰ ق) بوریس و سیمون پازووخین، صرفاً برای اینکه اطلاعاتی درباره هند و چگونگی نفوذ بازرگانان روسی در این سرزمین به دست آورند. اطلاعات برادران پازووخین میان سوداگران و درباریان روسیه، شوق بیشتری برای ادامه مطالعه در باب تجارت روسیه با هند از طریق آسیای مرکزی ایجاد کرد.» (آتامازور، ۱۳۸۳: ۱۷)

روند مناسبات بین طرفین (روسیه و خان‌نشین‌های بخارا)، به صورت کم‌رنگی در قرن ۱۷ و ۱۸ م ادامه یافت. فرستادن نمایندگانی از جانب امیر بخارا به روسیه، مؤید این ارتباطات دو سویه بوده است. «پس از اینکه روس‌ها در ۱۵۵۶ م خان‌نشین استرخان را تصرف کردند، در سال ۱۶۱۹ م پس از برقراری مجدد نظم در روسیه، نماینده‌ای از جانب بخارا به منظور برقراری تماس‌هایی با میخائیل فدروویچ رومانوف، اولین تزار سلسله جدید به مسکو رفت و در ۱۶۲۱ م متقابلاً نماینده روسیه، یعنی ایوان خوخلف به بخارا اعزام شد. این روند تقریباً یک قرن بعد، یعنی در ۱۷۱۷ م با فرستادن شاهزاده بگکوویچ چرکاکسی در رأس هیئتی نظامی از جانب تزار روسیه پیگیری شد. این هیئت به منظور دخالت در امور بخارا و خیوه و نیز تغییر مسیر رود آمو دریا به شرق اعزام شدند.» (شیرازی، ۱۳۷۰: ۴۷-۴۵)

البته آغاز قرن هجدهم در تغییر مناسبات دو طرف، تحولاتی ایجاد نمود. «سال ۱۷۰۰ م با دو تحول جدید همراه بود. اول شایعه وجود ذخایر طلا در نواحی آمودریا و دیگر تقاضای غیرمنتظره شاه نیاز امیر خیوه از روس‌ها.» (رمضانزاده، ۱۳۶۶: ۱۲-۱۱) به همین صورت قرن هجدهم در تاریخ مناسبات دو طرف ارتباطی از این دست را رقم زد که البته زمینه‌های سلطه روس‌ها در این سرزمین در این دوران شکل گرفت. با وجود این، روابط این خان‌نشین‌ها با دربار روسیه، به صورت دو جانبه در تداوم بود «نهایت اقدامات روس‌ها در نیمه دوم قرن هجدهم در آسیای میانه، تداوم همان سیاست گفت‌وگو با خانات و حمایت‌های مقطعی از ایشان در مقابل تهاجمات قزاق‌ها، قرقیزها و غازی قوموق‌ها بود. تشدید تلاش‌های سیاسی و نظامی روس‌ها در شرق خزر، حکایت از آن داشت که روس‌ها اگر هم زمینه‌های عینی تهدید انگلیسی‌ها را در هند ندارند، برآند تا با تسخیر آسیای مرکزی هم قرارگاه‌های نظامی خود را به مرزهای هند نزدیک کنند و هم افغانستان را که تبدیل به دیوار دفاعی هند شده بود، در معرض تهدید خود قرار دهند.» (آتامازور، ۱۳۸۳: ۲۳-۲۲) تمام خواسته‌های روس‌ها برای تسلط بر مناطق شرقی دریای خزر تا شروع و اواسط قرن نوزدهم، به تأخیر افتاد. شروع قرن نوزدهم، تحولات گسترده‌ای را در حوزه روابط بین الملل ایجاد کرد. دولت‌ها در این زمان به تناسب قدرت و جایگاهی که داشتند، نوع خاصی از روابط را با دیگر دولت‌ها تنظیم می‌نمودند. پای این تحولات در قرن نوزدهم، سرانجام از همان ابتدا به سرزمین ترکستان باز شد. «در این

زمان دو تن از مأمورین انگلیسی به نامه‌ای سرهنگ استوارت و سروان آرتور کولونی، در پی اشتغال نظامی افغانستان توسط فرمانفرمای کل هندوستان در ۱۸۳۸م برای جمع آوری اطلاعات و احتمالاً جلب نظر امیر بخارا، راهی این سرزمین شدند. این مأمورین انگلیسی سرنوشت غم‌باری یافتند و پس از اینکه انگلیسی‌ها از افغانها شکست خوردند، خان بخارا به آنها مشکوک شد و ظاهراً مدتی بعد به قتل رسیدند. (زمانی، ۱۳۷۳: ۱۱-۱۰) به این ترتیب، پایه‌های دخالت قدرت‌های بزرگ از شرق و غرب ترکستان در این دوران مستحکم‌تر از قبل به نظر می‌رسد.

روس‌ها با اینکه روز به روز در سرزمین‌های شرق دریای خزر دست اندازی می‌کردند، خود چنین اوصافی را برای اقدامات خود قبول نداشتند. آنها این اقدامات را خدمت بزرگی به مردم ترکستان می‌دانستند. «نویسندگان روسی هنگام شروع این دست‌اندازی‌ها می‌نوشتند: پیشروی ارتش روسیه در اعماق ترکستان و برقرار ساختن امنیت آن مناطق، خدمت بزرگی به تمدن بشریت است و دیگر تجار و بازرگانان کشورهای مختلف در امان دولت روس در ترکستان، به مبادلات تجاری مبادرت خواهند کرد. به این جهات روس لازم است هر چه زودتر بیرق تمدن و انسانیت را در آسیای میانه، بی‌پروا برافرازد و مردمان را از شر بیابان‌گردان و صحرائشینان بی‌رحم، رها سازد.» (سارلی، ۱۳۶۴: ۱۶۶) شروع دست اندازی و تصرف واقعی روس‌ها در قرن نوزدهم، از خبوه به سمت شرق آغاز شد. «پس از شکست حمله به خبوه در ۱۸۳۸ م اولین حمله موفق آنها به خان‌نشین خوقند در سال ۱۸۶۵ م اتفاق افتاد که موجب فتح تاشکند و الحاق آن به روسیه گردید. پس از این در سال ۱۸۶۸ م خان‌نشین خبوه تحت‌الحمايه روس‌ها شدند و استیلای این کشور به ماوراءالنهر کامل گشت و در سال ۱۸۸۶ نام آن منطقه به ترکستان تغییر یافت.» (حسین پور و دیگران، ۱۳۷۳: ۸۹-۸۸).

تغییر نام این خان‌نشین‌های متعدد و کوچک به استان ترکستان، اقدام بعدی روس‌ها بود. «در سال ۱۸۷۶ ولایت ترکستان (به عنوان بخشی از امپراطوری روسیه) زیر نظر یک استاندار تشکیل شد. این ولایت در ۱۸۸۶ م به سرزمین ترکستان تغییر نام داد. پس از این اقدامات، بی‌درنگ توسعه خط آهن روسیه به آسیای میانه آغاز شد و خط آهن اورنبورگ به تاشکند نیز در ۱۹۰۶ م تکمیل گردید. این امر سبب سهولت ارتباط آسیای میانه با بقیه خاک امپراطوری روسیه شد. هم امر تجارت را تسهیل نمود و هم با اهداف نظامی مورد بهره‌برداری قرار گرفت. این وضعیت تاشکند را به مرکز بزرگ اداری، بازرگانی آورد. با شناختی که روس‌ها از شور مذهبی مردمان این ناحیه داشتند، آزادی‌های مذهبی را در صدر برنامه‌های خود قرار دادند تا از این ناحیه آسیبی به سلطه آنها وارد نیاید. «تعداد مساجد در این مناطق به ۷۰۰۰ عدد می‌رسید. در منطقه تازان، ۷۰۰۰ دانشجو تحصیل می‌نمودند و انتشارات اسلامی آنها از ۲۵۰ عنوان کتب مختلف ۲/۵ میلیون نسخه چاپ می‌کرد. ارتباط عمیق مسلمانان این منطقه با دیگر مسلمانان جهان، از دیگر تحولات مذهبی این دوره بود. سالانه شصت هزار نفر جهت اعمال مناسک حج به مکه مشرف می‌شدند. تاریخ، گوئی آزادی مطبوعات، خط عربی و زبان ترکی است. مسلمانان از مساجد و مراکز دینی بی‌شمار بهره برده، به انتشار قرآن و کتب دینی میپرداخته و دست به تشکیل مراکز و جمعیت‌های اسلامی زدند.» (ثقفی: ۳۲)

تحولات عمیق و گسترده روس‌ها می‌بایست به آرامی در بافت فرهنگی و اجتماعی مردم ماوراءالنهر نفوذ کند. البته از لحاظ اجتماعی و مذهبی، احکام تغییری نیافت. از طرف دیگر زمینه نفوذ فرهنگ روسی میان این تمدن ممکن نبود و سخت‌گیری در این امر، خشم مردم را بر می‌انگیخت و به صورت قیام‌های مختلف و متنوع خود را نشان می‌داد.» (سارلی، ۱۳۶۴: ۱۷۳) روس‌ها در نحوه مالیات دهی جمعیت ناهمگون آسیای مرکزی نیز دست به تغییر زدند. «برای اولین بار بود که صحراگردان موظف به پرداخت مالیات می‌شدند. چنین امری مسبوق به سابقه نبود. از صحراگردان از هر چادر سه منات و نیم مالیات گرفته می‌شد. از سکنه شهرها و دهات طنابی و خراج گرفته می‌شد.» (آتماژوز، ۱۳۸۳: ۱۸۳)

بدین ترتیب تلاشی را که روس‌ها طی قرن‌های متمادی به منظور دستیابی و تصرف مناطق ماوراءالنهر آغاز نموده بودند، در این دوره (اواخر قرن نوزدهم) به بار نشست و این سرزمین‌ها برای همیشه زیر یوغ روس‌ها درآمد.

خاتمه:

آنچه از تحول در آسیای مرکزی در قرن نوزدهم نام برده می‌شود، بدون شک حاصل تحولات گذشته این سرزمین است. تحولاتی که این سرزمین طی قرن‌های متمادی پشت سر گذاشت، از آن سرزمینی پراکنده و آشفته در قرن نوزدهم ساخته بود. بافت جمعیتی نامتجانس، اقتصادی در حال رکود، جنگ‌های مداوم و فرسایشی خان‌نشین‌های کوچک این منطقه با هم و عدم آگاهی اینان از تحولات بین‌المللی، تصویری است که در نگاه اول به اوضاع این سرزمین قابل مشاهده است. جاده ابریشم که تا پیش از این دوران از مهم‌ترین راه‌های ارتباطی شرق به غرب بود، در این زمان به هیچ وجه رونق گذشته را نداشت. این در حالی بود که تجارت از راه دریایی جنوب، رونق بسزایی یافته بود. برای اقتصاد این سرزمین‌ها که تجارت نقش حیاتی در رونق آن داشت، چنین تحولاتی به شدت تأثیر گذار بود و بیش از پیش بر رکود اقتصادی این منطقه تأثیر گذاشت. علاوه بر این، عدم یکپارچگی و وجود جمعیت گسترده‌ای از اقوام چادرنشین که طی قرن‌های متمادی به جمعیت این مناطق تزریق می‌شد، عامل دیگری بود که بر عدم شکل‌گیری حکومتی مقتدر و متمرکز، تأثیر گذار بود. با وجود تمامی این تغییرات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی که در سطحی وسیع در این مناطق در جریان بود، مردم متمدن ترکستان، هیچ‌گاه به طور کامل در این شرایط متغیر و بی‌ثبات، استحاله نیافتند و نبردهای آنان در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی، به منظور پای‌بندی به فرهنگ غنی خود، همچنان ادامه یافت.

در نهایت و در پایان قرن نوزدهم، این قدرت‌نمایی روسیه بود که شکل جدیدی از تحولات را در قالبی نو برای این سرزمین‌ها به ارمغان آورد و استقلال این سرزمین‌ها برای همیشه زیر سایه روس‌ها قرار گرفت. بعد از این رویدادها بود که ضربه سهمگین دیگر، این بار از جانب ایدولوژی مارکسیسم بر پیکر این تمدن عظیم وارد آمد.

منابع:

- آتماژور، کستنگو، شرح آسیای مرکزی و انتشار سویلیزاسیون روسی در آن، ترجمه ماردوس داوود خانوف، تصحیح غلامحسین زرگری نژاد، تهران، موسسه تحقیقات و توسعه‌ی علوم انسانی، ۱۳۸۳.
- اشیولر، برتولد، آسیای میانه (مجموعه مقالات تاریخی)، مترجم: کاوه بیات، تهران، دفتر پژوهش فرهنگی، ۱۳۷۶.
- باباجان، غفوراف، تاجیکان، دوشنبه، انتشارات عرفان، ۱۳۷۷
- بارتولد، ویلیام، گزیده مقالات تاریخی، مترجم: کریم کشاورز، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸
- تاریخ ترک‌های آسیای میانه، مترجم: غفار حسینی، تهران، توس، ۱۳۷۶
- ثقفی، محمد: «ترکستان در بستر تاریخ»، مجله مکتب اسلام، سال ۳۲، شماره ۸
- حسین پور، اکرم، ماهیت تحول در آسیای میانه و قفقاز، وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۷۳
- خیراندیش، عبدالرسول، «مسیر تجاری بخارا و خیوه و اهمیت آن در تاریخ تمدن جهانی»، پژوهش‌نامه علوم انسانی
- خنجی، روزبهان، مهمان نامه‌ی بخارا، به اهتمام: منوچهر ستوده، تهران، ۲۵۳۵
- رمضان‌زاده، محمود، حکومت مسکو و مسئله مسلمانان آسیای مرکزی، مشهد، آستان قدس، ۱۳۶۶
- زمانی، حسین، سفرنامه بخارا، تهران پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳
- سارلی، محمد، نگرشی بر تحولات اجتماعی و فرهنگی ترکستان در قرن نوزدهم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴
- سراج‌الدین، میرزا، تاریخ تحف بخارا، تهران، بوعلی، تهران ۱۳۶۹
- شکورزاده، میرزا، تاجیکان در مسیر تاریخ، تهران، المهدی، ۱۳۸۵
- شیرازی، ابوالحسن، ملیت‌های آسیای میانه، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰
- شمسا، برات، «خاندان منغیته در بخارا»، مجله: فقه و تاریخ تمدن، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۸۵
- درآمدی بر جنبش‌های آسیای مرکزی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس، ۱۳۸۸
- شکوری‌ها، شریف و رستم، آسیای مرکزی: درآمدی بر روحیات مردم، ترجمه محمد جان شکوری بخارایی - منیژه قبادیانی، تهران، مرکز اسناد تاریخ و دیپلماسی، ۱۳۸۶
- عینی، صدرالدین، تاریخ انقلاب فکری در بخارا، تهران سروش، ۱۳۸۱
- کولایی (طبرستانی)، الهه، سیاست و حکومت در آسیای مرکزی، تهران، سمت، ۱۳۷۶
- لکه‌هارت، نادرشاه، مترجم: مشفق همدانی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۷
- منشی، محمد یوسف، تذکره‌ی مقیم خانی (سیر تاریخی، اجتماعی و فرهنگی ماوراءالنهر در عصر شیپانیان و اشترخانیان)، مقدمه، تصحیح و تحقیق: فرشته صرافان، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۰
- وامبری، آرمیوس، زندگی و سفرنامه وامبری (سیاحت نامه‌ی درویش دروغین)، ترجمه: محمد حسین آریا، علمی و فرهنگی، بی تا
- ورهرام، غلامرضا، تاریخ آسیای مرکزی در دوران اسلامی، مشهد، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۲